



یادگاری از ناموران معاصر ایران

سید علی آل داود

گردآوری سفینه‌هایی از دستخط‌های بزرگان و نامورانِ عصر و زمانه در زبان فارسی متداول بوده و متذوقانی به آن علاقه نشان داده‌اند. نمونه‌هایی از این سنخ در بین آثار برجای مانده از پیشینیان دیده می‌شود. از زمرهٔ برجسته‌ترین آنها بیاض تاج‌الدین احمد وزیر است که آن را شخصی با ذوق در قرن هشتم هجری تدوین کرده و، در آن، دستخط‌هایی از ادیبان و شاعران و بزرگان آن قرن مندرج است. این اثر ارزنده، سال‌ها پیش، به اهتمام زنده‌یاد ایرج افشار، به صورت عکسی و، در سال‌های اخیر، با حروف‌نگاری چاپ و منتشر شد.

نمونهٔ درخور توجه دیگر اثر مفصل و گران‌قدر محمدعلی مصاحبی نائینی متخلص به عبرت (وفات: ۱۳۲۱ ش) در سه جلد قطور به قطع رحلی است، که حجم قابل ملاحظه‌ای از آن به خط زیبای خود اوست و نمونه‌های متعددی از آثار ادیبان و سرایندگان عصر مشروطه و دورهٔ رضا شاه به خط خود آنان در آن درج گردیده است. این کتاب حاوی رسالات و منظومه‌ها و اشعار کمیاب یا ناشناختهٔ ادبای هفتاد هشتاد سال پیش است و چند سال پیش همهٔ مجلدات آن در شمار انتشارات کتابخانهٔ مجلس به صورت عکسی منتشر شده است.

اثر دیگر، که تقریباً با اقتباس از مدینه‌الادب به همّت احمد گلچین معانی، یکی از شاگردان و هم‌نشینان عبرت، پدید آمده، گلزار معانی است که در سال ۱۳۵۲ در تهران

به چاپ رسیده است و آن حاوی نمونه‌های آثار بزرگان دانش و ادب و هنر ایران در چند دهه پیش است. نوشته‌ها به خط و امضای صاحبان اثر و پدیدآوردگان است. گردآورنده، روان‌شاد گلچین معانی، متعاقباً در صدد تکمیل آن برآمد و متن کامل شده را در سال ۱۳۶۳ به سرمایه مؤسسه تالار کتاب به چاپ رساند. گلچین معانی، در مقدمه آن، گزارش کرده که به سال ۱۳۱۸، در زمان حیات عبرت نائینی، به فکر تنظیم این اثر افتاد. او نخست مقدار زیادی کاغذ یک اندازه و مرکب و قلم و دوات فراهم آورد؛ کاغذها را مسطرکشی کرد؛ آن‌گاه به دنبال شاعران و دانشمندان و خطاطان و هنرمندان عصر خود رفت و به هر یک از آنان کاغذ و قلم و دوات جداگانه داد تا از افکار و آثار خود سطوری به قلم آورند. به گفته او، این کار پرزحمت بوده و برخی از آنان تا دو سه سال اجابت درخواستش را به تعویق می‌انداختند. کسانی نیز مفصل می‌نوشتند و گلچین ناگزیر می‌شد پاره‌هایی از نوشته آنان را حذف کند.

در این مجموعه، نمونه خط و تصویر هشتاد و سه تن از ناموران معاصر به ترتیب حروف الفبا درج گردیده؛ نخستین آنان میرزا احمد آشتیانی و آخرین یکتای جوشقانی (میرزا احمدخان اشتری) است. از جمله دانشمندان که اثر آنان در این کتاب آمده میرزا مهدی آشتیانی، عبدالحسین آیتی یزدی، محتشم السلطنه اسفندیاری، عباس اقبال آشتیانی، مهدی الهی قمشه‌ای، امیری فیروزکوهی، ملک الشعرا بهار، پژمان بختیاری، پروین اعتصامی، ابراهیم پورداود، علی اصغر حکمت، مهدی حمیدی، علی دشتی، علامه دهخدا، رعدی آذرخشی، شریعت سنگلجی، محمدحسین شهریار، لطفعلی صورتگر، عبرت نائینی، و سعید نفیسی را می‌توان نام برد.

اثر دیگر از این دست رهاورد حسن گردآورده روان‌شاد حسن رهاورد است که سال گذشته به همت کتابخانه مجلس به نفاست چاپ و منتشر شده است. این مجموعه مشتمل است بر تصاویر و دستخط عده‌ای از مشاهیر معاصر ایران اعم از سیاستمداران یا دانشمندان. حسن رهاورد (۱۲۹۴-۱۳۹۰)، استاد دانشگاه، از سال‌های جوانی به فکر تهیه آن افتاد و نسخه آماده شده را سال پیش به کتابخانه مجلس اهدا کرد و آن کتابخانه نیز آن را در سال ۱۳۸۸ به قطع رحلی در ۱۶۸ صفحه به چاپ رساند. در این مجموعه، نمونه خط و اثر و تصویر شخصیت و پنج تن از رجال ادبی و سیاسی معاصر ایران به ترتیب الفبایی

درج گردیده است. از جمله آنان اند محتشم السلطنه اسفندیاری، ابوالقاسم اعتصام‌زاده، احمد بهمینار، امینه پاکروان، ابراهیم پورداود، سید حسن تقی‌زاده، محمدعلی جمالزاده، علامه دهخدا، علی اکبر سیاسی، فخرالدین شادمان، علی شایگان، ابوالحسن فروغی، وحید دستگردی، سپهبد احمد نخجوان، علامه قزوینی، و رشید یاسمی.

اما اثر فعلی، که گزیده آن به دنبال این یادداشت می‌آید و تاکنون به طبع نرسیده، دفتر یادبود نام دارد و یکی از فرهنگیان عصر رضاشاه به نام موسی پهلوی نژاد آن را در فاصله سال‌های ۱۳۱۳-۱۳۲۲ گردآوری کرده است. این دفتر دوست برگه به اندازه ۲۰ در ۱۶ سانتیمتر است اما فقط پنجاه و پنج برگ آن حاوی نوشته‌های دولتمردان و دانشمندان آن روزگار است و باقی برگ‌ها سفید مانده است.

در آغاز نسخه، یادداشتی از صاحب دفتر، موسی پهلوی نژاد، درج شده است. یگانه اطلاعاتی که از احوال گردآورنده به دست آمده یادداشت حبیب یغمائی است که او را از فرهنگیان آن عصر معرفی کرده است به شرح زیر: «موسی پهلوی نژاد جوانی است بسیار ادب‌دوست و دانشمند که من نیز افتخار دوستی او را دارم. چون امر فرمودند در این دفتر چیزی نوشته شود، سزاوارتر آن دیدم این اندرز خسروانه را بازگو کنم که همواره در نظر گیرد و به موقع کار بندد. اردیبهشت ۱۳۱۷». سرتیپ اسفندیاری نیز، در یادداشت مورخ سال ۱۳۰۶ خود، او را دانش آموز کلاس پنجم معرفی کرده است. احتمال داده می‌شود که نام‌برده از منسوبان خاندان پهلوی بوده که نام خانوادگی «پهلوی نژاد» را برای خود برگزیده است. در صفحه اول دفتر، اشعاری درج شده که ذیل آن امضای رضا پهلوی (اول آبان ۱۳۱۵) آمده که تصویر آن در اینجا ارائه شده است.

این دفتر هم‌اکنون در تملک کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۶، به کوشش علی صدرائی خویی، زیر نظر عبدالحسین حائری، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم ۱۳۷۷، ص ۲۲۹-۲۳۰)

در این دفتر، نمونه خط و آثار شماری از برجستگان آن روزگار همچون محمدعلی فروغی (دی‌ماه، ۱۳۱۶)، بدیع‌الزمان فروزانفر (۱۲ اسفند ۱۳۱۳)، میرزا حسین خان سیفی، عمادالکتاب (۱۳۱۳)، ملک‌الشعرا بهار (دی ۱۳۱۶)، عبدالعظیم خان قریب (۱۳۱۳)، حبیب یغمائی (اردیبهشت ۱۳۱۷)، علی هاشمی حائری (۲ مهر ۱۳۱۷)،

نصرالله فلسفی، رشید یاسمی، محمد حجازی، میرزا حسن خان رشیدی، و ملکی مدیر ستاره ایران دیده می‌شود. مفصل‌ترین مطلب را علی امیرخیزی نوشته که حاوی چهل‌پند و یک قصیده پانزده بیتی و مورخ شنبه نهم بهمن ۱۳۱۶ است. کسانی دوبار و در دو نوبت نوشته‌اند از جمله محمدعلی فروغی که نخست، در ۱۶ اسفند ۱۳۱۳ به هنگام رئیس‌الوزرایسی، یادداشتی کوتاه متضمن دو بیت شعر از مولانا نوشته سپس، به درخواست گردآورنده، در دی ماه ۱۳۱۶، قطعه‌ای از سعدی را در گوشه چپ همان صفحه افزوده است. حسینقلی مستعان نیز در ۱۰/۱۰/۱۳۱۴ یادداشتی در دو سطر نوشته و در ۲۲/۲/۱۳۱۸ چند سطر دیگر بدان افزوده است. آخرین یادداشت مورخ در اینجا نمونه‌وار، نوشته‌های چند تن از بزرگان نقل و تصاویر خطوط آنان نیز ارائه می‌شود.

دانشمند معظم دبیر مکرم آقای اتابکی

اگر خواهی بمقام عالی رسی این چند خصلت را دارا باش با حق بصدق با خلق بانصاف با نفس بقهر با بزرگان بحرمت با کودکان بشفقت با دوستان به نصیحت با دشمنان بحلم با عالم به تواضع با درویش به بذل

من خرم از آنم که دل شاد ندارم	شادم که بغیر از غم او یاد ندارم
آنقدر خرابم که بمعموره هستی	قدر سر موئی دگر اباد ندارم
با سرو قد آن مه و ماه رخ آن سرو	در باغ نظر برگل و شمشاد ندارم
در بندگی دوست من ازاد دو گونم	یکجو طمع از بنده ازاد ندارم
دارد همه کس ناله و فریاد ز من لیک	من جز ز تو کس* ناله و فریاد ندارم
بنیاد مرا میکنی از جور تو و من	جز مهر تو ای ماه به بنیاد ندارم
زاهن دلیت روی نتابم ز محبت	در عشق غم از خنجر و پولاد ندارم

استاد ازل طرز غزل را بمن آموخت

در شعر پریشان دگر استاد ندارد

* صح من جز تو ز کس ناله و فریاد ندارم

بنا به خواهش جناب آقای موسی خان پهلوی نژاد این چند بیت قلمی رفت.

۱۳۱۳/۱۰/۱۷

امضا: اتابکی

و اسمد نعظم دیر کرم آقای اتابکی

که عزم بقام عاریسی این حبه خصلت داد در اثر
 باغی بقر باربران جرمت با کودمان شفقت با حجتان بصیرت با دشمنان علم
 با عالم به تواضع با درویش بیدل

ما ختم لسانم که در کمال دوزخ
 خرد ختام که بجزیره هستی
 سر و قدر آن سر دماه رخ آن سرو
 ریزد که حکمت مرزاد هر کوم
 ارد به کس نالد و فریاد زخم کید
 یاد و لاسی کنی از جور تو بدین
 کن دلیت در در شایم و محبت
 در شکر لزل طرز عقل را بر ارادت
 در شعوبیش ن و کوه آنگاه خاد

شکم که بغیر از خم لرد یک دوزخ
 قدر سر بر نه دور از یک دوزخ
 در باغ نظر ز بگرد و شمشیر دوزخ
 یکم طبع لرد نشسته از او دوزخ
 سر خرقه کس نالد و فریاد دوزخ
 جز مهر زار ماه به بنای دوزخ
 در عین حق از بجزد تو لاد دوزخ
 بنشیند از بجزد تو لاد دوزخ

خواهیت گر بود بهمالان سر سری
بسا عزم و رای باش چنان کوه آهنین
مردی بعزم باشد و انرا که عزم نیست
پولاد سخت نرمتر آید ترا ز موم
دانش پژوه باش که جز مرد دانشی
آزاد زیستن بجهانت گر ارزوست
حق جوی و حق ستای و حقیقت پرست باش
مردی دلیر باش که در لجه بلا
دست نیاز پیش فرومایگان مبر
از خویشان شناس هر آنچ آیدت به پیش

جز راه راست هان ره دیگر که نسپری
کنز عزم و رای راه توان برد زی سری
نستوانش گفت مرد مگر مرد سرسری
گر عزم آهنین نکشد سر ز رهبری
شایسته نبود از پی تشریف مهتری
زنهار جز بکوی حقیقت که نگذری
تا از نهال آرزوی خویش بر خوری
مرد دلیر یاردار کردن شناوری
گر چند روز و شب همه خون جگر خوری
از سعد و نحس نی که ز کیوان و مشتری

از خوبیهای نیک به نیکی گرای زانک
هر خوی نیک بود لیک زان میان
مقصود ز آفرینش مردم خدایرا
مردم برادرند ترا از بزرگ و خرد
انرا که در جهان نپسندی بخویشان

نیکی بود خلاصه دیوان داوری
نیکی بخلق راست بهر خوی برتری
نیکیست گر بدیده تحقیق بنگری
هشدار کاین بزرگ سخن خرد نشمری
شایسته نیست گر بپسندی بدیگری

روز شنبه نهم بهمن ماه ۱۳۱۶ هجری شمسی. طهران قلعه وزیر

اسمعیل امیرخیزی

* * *

دانشمند محترم فاضل مکرم جناب آقای میرزا مهدیخان ایزدی (دبیر خاقان)

جوان روزی شناسد قیمت و قدر جوانی را
سعادتمند و فرخ‌فال و نیکو حال آن شخصی
ز چشم خون شود جاری چو از حسرت بیاد آرم
مکان در این سرای عاریت زشت است و نازیبا
تو نیکو باش و نیکی کن به ابنای زمان جانا
بسبستان قد فراز و رخ فروز ای ماه سیمینبر
قضای آسمان است اینکه دل شد مبتلای او
که گردد پیر و بیند روزگار ناتوانی را
که صرف علم و عقل و دین کند نقد جوانی را
نشاط نوجوانی و بساط کامرانی را
خوشا آنکس که سازد پیشه خود لامکانی را
که تا یابی بسان خضر عمر جاودانی را
که تا خجالت دهد قد تو سرو بوستانی را
کجا رد می توان کردن قضای آسمانی را

خواهت کرد بهالان سسری
 با خرم درای باش چنان که آستین
 روی بزم باشد و از آنکه خرم نیت
 پودا سخت ز تر آید ترا ز موم
 دانی پزده باش که جبه زرد و نئی
 از او نیست بجهانت که در دست
 حق جوی و حق ستای حقیقت پرست باش
 روی دسیر باش که در حقیقت
 دست نیاز پیش فرومایگان سب
 از خویش شناس بر آنج آیدت پیش

از خوبای نیک فیکری گرای ترا که
 هر خوی نیک نیک بود یک زبان بیان
 تصور دزد آفرینش مردم خدا بر او
 مردم بر او نذر از بزرگ و خود
 آنرا که در جهان نهندی بچویشین
 علوم انسانی و مطابقتی

جز راه ریت مان ره و گیر که نسیری
 که خرم درای راه توان بردن سسری
 نوز این گفت مردگر و دوسر سسری
 که خرم آستین کشد سر ز سسیری
 شایسته بود از پد تشریف هستری
 ز نمان جز بجوی حقیقت که گلدزی
 تا از نمان کردوی خوین بر خوری
 مرد و سیر یار و که دن شادری
 که چند روز و شب هر خون بگری
 در نماند بخش تا که ز کویان دستری

سیکی بود خلاصه دیوان دادری
 سیکی بخش ریت هر خوی برتری
 نیکت که بریده تحقیق سنگوی
 همد در کای بزرگ نخر خود نشون
 شایسته نیت که مهندی بگری

روز شنبه نهم بهرمه ۱۳۱۶ هجری شمسی - طهران قعه وزیر
 بهسبیل سیر خیزی

دانشمند محترم فاضل مکرم جناب آقای بدیع الزمان

مرد دانا که قوی دل بود از دانش
دل پژمرده نالان نشود خرم
بمثل کوهش اگر باشد پشتیبان
هرگز از بند غمش دل نرهد زیراک
خصم گرد است چو برخاست بکین توزی
گرچه بشکست هم آغوش ظفر دانش
گرچه پیروزی ریزند بدامانش
پای برجها نشود خاطر لرزانش
دارد اندیشه بد سخت بزندان
تو چو ابری بفشان آبی و بنشانش

۲ اسفند ۱۳۱۳ امضا: بدیع الزمان

دانشمند محترم فاضل مکرم جناب آقای بدیع الزمان

مرد دانا که قوی دل بود از دانش
دل پژمرده نالان نشود خرم
بمثل کوهش اگر باشد پشتیبان
هرگز از بند غمش دل نرهد زیراک
خصم گرد است چو برخاست بکین توزی
گرچه بشکست هم آغوش ظفر دانش
گرچه پیروزی ریزند بدامانش
پای برجها نشود خاطر لرزانش
دارد اندیشه بد سخت بزندان
تو چو ابری بفشان آبی و بنشانش
۲ اسفند ۱۳۱۳ بدیع الزمان

اثر طبع شاعر بی نظیر قرن اخیر: محمد تقی ملک الشعراء بهار

هان ای بهار مرد خرد شو که در جهان
مرد اراده باش که دیوار آهنین
تندی مکن که رشته چل سال دوستی
هموار و نرم باش که شیر درنده را
بند است بیژنی و مغاک است رستمی
چون نیم جواراده نباشد بمحکمی
در حال بگسلد چو شود تند آدمی
زیر قلاعه برد توان با ملایمی

وَهْمَسْتُ هِرْجَه هَسْتُ وَ حَقِيقَتٌ جِزْ اَیْنَدُو نَبِیْسْتُ اَی نُوْر چِشْمِ اَیْنِ دُو بُوْد عَیْنِ مَرْدَمِ*
 یَا رَهِ خَیْرِ خَلْقِ سَپَرْدَنِ بَیْحَسَنِ خَلْقِ یَا رَهِ خَیْرِ خَوِیْشِ سَپَرْدَنِ بَه خُرْمِ**
 وَر زَانَكِه هَمَّتْ تُو دَر آزارِ مَرْدَمِ اسْتُ
 شِیْرِی بَهْرِ طَرِیْقِ نَکُوْتَرِ کِه کَزْدَمِ
 دِیْمَاهِ ۱۳۱۶ امضا: م. بهار

اثر طبع شاعری نظیر قرن اخیر: محمد تقی ملک الشعراء بهار

ای بی‌مردم و خرد شو که در جان
 بندت بترنی و بنگار است کستی
 بر دارا ده باش که دیوار آهستین
 چون نیم جو ابراهه نباشد بگلگی
 تنی مکن که رشته چل سال کستی
 در حال بکسله چو شود تند آدمی
 همواره نزم باش که شیر در بنده
 زیر قلاوه برو توان باطلای
 واهمت بر چه است و صفتت فرایند
 ای نور چشم این دو بود عین برده
 یاراه خیر خلق سپردن بحسن خلق
 یاراه خیر خویش سپردن به فرعی
 و زانکه همت تو در آزار مردم است
 شیری به طریق نکوتر که کز آدمی

دیماه ۱۳۱۶ م. بهار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بود مرد دانا درخت بهشت مرا او را خرد بیخ و خوبی سرشت
 برش گونه گون دانتش بی‌شمار که از چیلانش کم نگردد ز بار
 خردمند اگر باغم و بی‌کس است خرد غم‌گسار غم او بس است
 بود مرده هرکس که نادان بود که بی‌دانشی مردن جان بود

* چشم و عین و مردم (مردم چشم) را مراعات‌التظیر آورده است.

** صنعت جناس استهلالی (خیر، خلق، خلق، خرمی) و جناس محرف (خلق، خلق) به کار برده است.

دو گونه است مردن ز روی خرد که دانا جز از مرده‌شان نشمرد
یکی تن که بی‌جان بماند بجای دگر جان ندادن دور از خدای

این چند بیت را بنا باستدعای موسی پهلونژاد در این دفتر نگاشتم

اول ایان ماه ۱۳۱۵

امضا: رضا پهلوی

بود مرد دانا در خب بست مراد خرد و خوی سر بست
برس گوئی گون در اس شمار که در حیدتس کم نگردد زما
خودمند اگر باغم دلی کس بست خود هم کج جسم او می بست
بود مرده هر کس که نادان بود که بی دانشی مردن جان بود
جو گونه است مردن ز روی خرد که دانا جز از مرده‌شان نشمرد
بگفتن که بی جان بماند بجای دگر جان ندادن دور از خدای

این چند بیت را بنا باستدعای موسی پهلونژاد در این دفتر نگاشتم

اول ایان ماه
۱۳۱۵
رضا پهلوی

یکی نصیحت من گوش دار و فرمان کن که از نصیحت سود آن برد که فرمان کرد
همه بصلح گزای و همه مدارا کن که از مدارا کردن ستوده گردد مرد
اگرچه داری شمشیر و عدت* بسیار بسوی صلح گزای و بگرد جنگ مگرد
نهر که دارد پنازهر زهر باید خورد نهر که دارد شمشیر جنگ باید کرد

این چند بیت از اشعار ابوالفتح بستی** را بنا باستدعای موسی پهلوی نژاد در این دفتر بیادگار مینگارم.

۱۱/۸/۱۵ [۱۳] امضا: عبدالرضا پهلوی

* صح عدت

** در دستخط درست ضبط نشده است.

یکی نصیحت من گوش دار و فرمان کن که از نصیحت سود کن بود که فرمان کرد
 همه بصلح لاری و همه مدارا کن که از مدارا آردن سوده گردد
 اگر چه داری شمشیر و همت بسیار بسوی صلح لاری و ملوک جنگ نبرد
 نبرد دار و نیاز بر زهر باید خورد نبرد دار و شمشیر جنگ ماند
 این حدیث از اشعار واقع‌گویی را بنا بر سندی است که منوی تراود در این
 دفتر یادگار منقارم
 ۱۵۸۱۱۱ عبدالرضا

دانشمند بزرگوار فاضل عالی‌مقدار آقای حجازی (مطبع الدوله)

آنها که رنج خود را از هوش تیز می‌دانند هشیار نیستند نشان خرد آن است که از رنجها بکاهد و خردمند کسی است که هرگز رنجور نشود.

امضا: محمد حجازی ۱۳/۱۱/۲۲ [۱۳]

دانشمند بزرگوار فاضل عالی‌مقدار آقای حجازی از (مطبع الدوله)

کتابها که رنج خود را از هوش تیز می‌دانند هشیار نیستند نشان خرد آن است که از رنجها بکاهد و خردمند کسی است که هرگز رنجور نشود.
 امضا: محمد حجازی ۱۳/۱۱/۲۲

دانشمند مُعظّم اُستاد مکرم جناب آقای رشید یاسمی

شمع اندیشه

چراغی است اندیشه در مغز مرد
دهد روشنی جان تاریک را
نهانخانهٔ جان بدو روشن است
چو خواهی که بینش نگردد تباه
که بنمایدش ره بهر کنار کرد
نماید بدو راه باریک را
وزو دل چو آراسته‌گلشن است
ز بادش همیداشت باید آنگاه
فروزنده شمعی که در ایمنی است
چو ز آسب بادش بلرزد زبان
شود تیره در چشم تو هر چه هست
یکی سایه افتد ز هر پیکری
نماید از آن سایه‌های دراز
درآمیزد اشکال و الوان بهم
صفت‌های هر ذات میهم شود
مر او را بسی تابش و روشنی است
بسدان روشنائی درآید زبان
بلغزد نظر چون قدمهای مست
بهر سوی پیچنده چون اژدری
یقین چون گمان و حقیقت مجاز
کند سایه از پایۀ خویش رم
حدود همه چیز در هم شود
کند شمع اندیشه لوزان سه چیز
بجان برفتند سایه‌های مهیب

امضا: رشید یاسمی

* * *

برای درک منتهای کمال انسانیت کوشش کنیم که از جمیع صفات رذیله و خصائل ناپسند دوری جوئیم
خاصّه از ایذاء هم‌نوع خویش چه خبث طینت دائماً وجدان ما را در شکنجه گذارد و راه سعادت را بروی ما
مسدود سازد:

مردم‌آزاری که در طلب خوشبختی دوان است بیمار تب‌داری را ماند که در جستجوی طراوت و تازگی
از پهلوی به پهلوی می‌غلطد غافل از آنکه حرارت از خود اوست...

طهران پنجم اردیبهشت ۱۳۱۶

امضا: مورتخ‌الدوله سپهر

* * *

دایم‌معدّم اساد مکرم حساب اقامی سید یاسمی

شمع اندیشه

چرخ عزت اندیشه در مغز مرد / که بنایش ره بهر کار کرد
 در روشنی جان تا یک / نماید بود راه بار یک را
 تنها خانه جان بود روشن است / دزد دل چو کوهسته کلکن است
 چرخ بازی لغبسیر نگردد تباہ / ز باوش بیدرت باید نگاه

فروزنده شعر که در اینی است / مراد را بی تاثر دروشی است
 چو زاسیب بادش بلرزو زبان / بدان روشنائی در آید زبان
 شود تیره در چشم تو هر چه است / بلغو نظر چون قدم است
 یک سایه افتد ز هر پیکری / بر لوی بچنده چون لودی
 نماید از آن سایه بار دراز / یقین چون گمانی حقیقت باز
 در آسوز همثال و اللان هم / کند سایه از پای خوشی هم
 صفت کار بر ذات مبهم شود / حدود همه چیز در هم شود

کند شمع اندیشه از آن به جز / بسک بر در کمالی دستیز
 بجان بر فقه سایه کار بهیب / شود رخ بر آرزوی دل پر نیب
 رشد

برادرک منتهای حال این نیت کوشش کنیم که از جمیع صفات رفیقه و خصایر
ناپسند و رریجیم خاصه از ابتداء هم نوع خویش چه خبیث طینت دانا و جودان
مرا در شکفته گذارد و راه سعادت را بر و راسته بسازد ؛
مردم آزار که در طلب خوشبختی حیران است بسیار تب و لرز را مانده که در
جستجوی طراوت و تازگی از پهلو به پهلو سیفله غافه از آنکه حرارت
از خود آوست . . . طهران پنجم اردیبهشت ۱۳۱۶

موتخ الدوله سپهر



چند سطر ذیل بدست میرزا حسین خان سیفی عمادالکتاب نوشته شد

هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

در فواید خاموشی

یکی از دوستان را گفتم امتناع سخن گفتنم بعلت آن اختیار افتاده است که غایت اوقات در سخن نیک و بد
اتفاق افتد و دیده دشمنان جز بر بدی نمیآید گفت ای برادر دشمن آن به که نیکی نبیند
هنر بچشم عداوت بزرگتر عیب است گل است سعدی و در چشم دشمنان خار است
وَ أَخُو الْعَدَاوَةِ لَا يَمُرُّ بِصَالِحٍ إِلَّا وَ يَلْمِزُهُ بِكَذَّابٍ أَشْرٍ
نور گیتی فروز چشمه هور زشت باشد بچشم موشک کور.
اینچند کلمه بر سبیل یادداشت نوشته شد.

امضا: عماد السیفی ۱۳۱۳

چند سطر و نعل بدست میرزا حسین جان سبھی عمادالکتابان نوبته

هنگام الغریب الحکیم
در خواب خاموشی
باز در شان لاکسم مستنوع نغمه‌ش
و اختیار کرده است غابله‌ها
نیک و بد اشراقه دیده و شنیده
نماید گفت در برادرش آن به کجا نیند
بهر چشم عدوت بزرگ نمیت که مرت سهرورد
خاربت . و آخوالعداوة لایمیرت
الاولیة یکنایا شیر و شیرزود
چند سطر بدست میرزا حسین جان سبھی
در شهر اسفند ۱۳۱۳

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
حضرت اشرف آقای فروغی رئیس الوزراء
پژوهشگاه علوم انسانی

مولانا جلال الدین

از خدا خواهیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش بر همه آفاق زد

در شانزدهم اسفند ماه ۱۳۱۳ تحریر شد امضا: محمدعلی فروغی

حضرت اشرف آقای فروغی رئیس الورداء

کوفه علیک الورداء
از خدا خواهم توفیق آرد
بدر آید حورم با نام از لطف
بدر آید توفیق خواران
ملکه اش بر همه لقا ناز
در ان نعم بقدر ایم ام آرزو
رغبت

سجده کار اشرفی
زین دینش اراد بسیاران
که فرادایم است بباران
صفت دار که چشمتان را
دین فریاد و ناله باز
نمکن که در خط و سواب
باز از افضایان قاراب
کلمات نفوس نمان
توضیح بقدر امکان
چو آقا بگویند از این آیت
توضیح از افاضات
پرونده شاه علی و مطالعاری
صفحه تبه هنر
رتال جین علوم انسانی

ضمیمه داده در روزگار
چون نامی که در روزگار
و به نام
مصاحف

چون آقای پهلوی نژاد باین دو بیت قانع نشد از برای خالی نبودن صفحه تجدید عنوان شد

شیخ بزرگوار سعدی شیرازی

زبان درکش ای مرد بسیار دان	که فردا قلم نیست بر بی‌زبان
صدف‌وار گوهرشناسان راز	دهن جز بلؤلؤ نکردند باز
تأمل‌کنان در خطا و صواب	به از ژاژخایان حاضر جواب
کمال است در نفس انسان سخن	تو خود را به گفتار ناقص مکن
کم‌آواز هرگز نه بینی خجل	جوی مشک بهتر که یک توده گل
حذر کن ز نادان ده‌مرده‌گوی	چو دانا یکی گوی و پرورده‌گوی

دی ماه ۱۳۱۶ امضا: محمدعلی فروغی

* * *

دانشمند بزرگوار استاد عالی‌مقدار آقای قریب (گرکانی)

چنین یاد دارم ز دانشوران	هش ییوار مردان روشنیروان
که گشت زمان نامه کار ماست	نمودار گفتار و کردار ماست
اگر بخردی ای پسر هوش دار	بنیکی در آن نام خود را نگار
همه رادی و راستی پیشه کن	ز راه کجی نیک اندیشه کن
بگفتار فرزندان گوش دار	مکن آنچه بدنامی آرد ببار
هماره بنیکی و پاکی گسرای	که نامت به نیک بماند بجای
کسانی که بداصل و بدگوهرند	همه راه نامردمی بسپرنند
گروهی که تیخم بدی کاشتنند	ره و رسم نابخردی داشتند
نبردند از دهر جز نام بد	که بودند بدکیش و بدخواه خود
خنک آنکه در دفتر روزگار	بماند ازو نیکوئی یادگار
چه نیکو سروده است دانای طوس	که جان سخن دست او داد بوس
جهان سربس حکمت و عبرت است	چرا بهره ما همه غفلت است

۱۳۱۳

امضا: عبدالعظیم قریب جمعه ۱۴ دی ماه

دشمن بزرگوار اساد عالمقدار اقامی قریب ^(کره‌بند)

چنین باد درم ز دینشوران
بشور مردان روشندان
گشت زمان ناله کار است
نمود گفت رو کرد است
اگر بخودی ای پسر پیش دار
بسکی دران نام خود نگار
همه ز دور و دستی نشین
ز راه کجی کجی از نه کن
گفست رفوز کفان گشتن در
طن آنچه بنامی از دست
که ناست یعنی عاید بمانی
بهم راه نامردنی بسینه
گر در هر کج در با شنید
برود از دیر جز نام بد
ده در رسم با بخودی دین
خفت آنکه در دست دور
که بجهت کیش و به جواره خود
چه سیکر روده است دانای طریق
بماند از دست سکوته کار
که جان سخن است او که آری
جهان بر حجت و عبرت
چو ابره با طریقت
۱۳۱۲
۱۳۱۳

بهر راه که میروی هر قدم را قدم اول بشمار تا آنجا که بین تو و سرمنزل مقصود جز یک قدم فاصله نباشد.

امضاء: مستعان ۱۰/۱۰/۱۳۱۴

خستگی دماغ، اغتشاش فکر و بیشتر از همه سرزنشهای وجدان نور هوش و نبوغ را خاموش میکند. خوشبخت کسی که چون روز خود را به پایان رسانید مغزش مملو از اندیشه‌ها و خیالات رنگارنگ و طاقت فرسا نباشد و هنگامی که سر به بالین آسایش نهاد و وجدان ناخرسند و بی آرامش زبان به ملامت نگشاید و نیشش نزند

درین صورت درهای رحمت بروی قلبش باز خواهد شد و مغزش مهبط انوار حقیقت و کمال خواهد گردید.

امضا: حسینقلی مستعان ۲۲/۲/۱۸ [۱۳]

بهر راه میروی هر قدم را قدم اول بشمار تا آنجا که بین تو و سرمنزل مقصود
جز یک قدم فاصله نباشد.
۱۰/۱۰/۱۳۱۴

هشیع و بیخ انتک شکر و جبر از همه سرزنشها و وجدان نور هوش و نبوغ
را خاموش میکند.

خوشبخت کسی که همز روز خود را به پایان رسانید مغزش مملو از اندیشه‌ها
و خیالات رنگارنگ و طاقت فرسا نباشد و هنگامی که سر به بالین آسایش
نهاد و وجدان ناخرسند و بی آرامش زبان به ملامت نکند و نیشش نزند
درین صورت درهای رحمت بروی قلبش باز خواهد شد و مغزش مهبط انوار
حقیقت و کمال خواهد گردید
حسینقلی مستعان ۲۲/۲/۱۸

چهار چیز است که نیازمند بچهار چیز باشد:
عشق، به: ادب شادی، به: امنیت خویشاوندی، به: دوستی و مودت خردمندی، به: آزمایش و تجربیت.
و چهار چیز است که سرانجام به چهار چیز باشد:
خردمندی، به: ریاست تدبیر، به: سیاست دانش، به: بلندی مقام و مرتبت شکیبائی، به: وقار و ابهت
سوم اردی بهشت ۱۳۱۶
امضا: ع. مسعودی

چهار چیز است که نیازمند بچهار چیز باشد:
عشق، به: ادب شادی، به: امنیت خویشاوندی، به: دوستی و مودت خردمندی، به: آزمایش و تجربیت.
و چهار چیز است که سرانجام به چهار چیز باشد:
خردمندی، به: ریاست تدبیر، به: سیاست دانش، به: بلندی مقام و مرتبت شکیبائی، به: وقار و ابهت
سوم اردی بهشت ۱۳۱۶
امضا: ع. مسعودی

آقای موسی پهلوی نژاد از اینجانب خواستند چیزی در این دفتر بنگارم و رد درخواست ایشان را از ادب بدور دانستم و این چند سطر را که بخاطرم رسید یادداشت کردم:

گرانبهاترین چیزها فکر و خرد، و عزیزترین اشیاء خانواده و فرزند، و بهترین جاها خانه و میهن آدمی است. در هر کاری افراط مذموم است بجز در راه کسب دانش و حسد بردن بهر چیزی زشت است بجز باندوخته دانش و حکمت دیگران که چرا چون آنان مالک آن اندوخته نیستید.

هیچ اسایشی با اسایش ضمیر و وجدان برابری نتواند کرد، و هیچ لذتی بالاتر از گذشت بهنگام قدرت نتواند بود، چه، بدترین کارها آزار دیگران و رنجور ساختن خاطر آدمیان است

«بجان زنده دلان سعدیا که ملک وجود نسیرزد انکه دلی را ز خود بیازاری»

امضا: ع. هاشمی حائری

تهران ۲ مهرماه ۱۳۱۷

پای موسی پهلوی نژاد از اینجانب خواستند چیزی در این دفتر بنگارم و رد درخواست ایشان را از ادب بدور دانستم و این چند سطر را که بخاطرم رسید یادداشت کردم:

گرانبهاترین چیزها فکر و خرد، و عزیزترین اشیاء خانواده و فرزند، و بهترین جاها خانه و میهن آدمی است. در هر کاری افراط مذموم است بجز در راه کسب دانش و حسد بردن بهر چیزی زشت است بجز باندوخته دانش و حکمت دیگران که چرا چون آنان مالک آن اندوخته نیستید.

هیچ اسایشی با اسایش ضمیر و وجدان برابری نتواند کرد، و هیچ لذتی بالاتر از گذشت بهنگام قدرت نتواند بود، چه، بدترین کارها آزار دیگران و رنجور ساختن خاطر آدمیان است

«بجان زنده دلان سعدیا که ملک وجود نسیرزد انکه دلی را ز خود بیازاری»

ع. هاشمی حائری
۲ مهرماه ۱۳۱۷